

سیره مدیریتی امیرالمومنین علی (ع) در مواجهه با جریان تکفیری خوارج

سید محسن شریفی*

چکیده

سیره علوی در مواجهه با جریان تکفیری خوارج که در تاریخ با عنوان «مارقین» شناخته می‌شوند، بر دو رویکرد تحمل و مدارای روشنگرانه و سپس مواجهه سخت و برخورد نظامی استوار است. در رویکرد نخست، امام علی (ع) تلاش زیادی کرد تا فریب‌خوردگان و کسانی که در پی دستیابی به حق به گمراهی گرفتار شدند را تحمل کرده و به ساحل نجات رهنمون سازد؛ چنانکه عده زیادی با این اقدامات امام (ع) از خوارج جدا شدند. رویکرد دوم امام (ع) در نبرد نهروان تحقق پیدا کرد و به تعبیر خود امام (ع) چشم فتنه کور شد و جز معدود افرادی از این جریان کسی زنده نماند. با این همه، اندیشه خوارج از بین نرفت و به اشکال مختلف ادامه حیات داد و همانند بیماری در جامعه اسلامی باقی ماند. نوشتار حاضر در تلاش است تا این دو نحوه رویکرد علوی را با تمرکز بر بیان شیوه‌های مدیریتی امام علی (ع) بیان کند.

کلیدواژگان: امام علی (ع)، سیره علوی، خوارج، مارقین، جریان تکفیری

*. دانش آموخته حوزه علمیه قم و دکتری تاریخ اسلام دانشگاه شیراز؛ sharifi55530@gmail.com

مقدمه

مقوله صلح به عنوان اصلی بنیادین در اندیشه اصیل اسلامی و سنت نبوی مطرح است. اما رویکرد مسلمانان پس از پیامبر (ص) بر اثر مسائلی همچون تشکیل خلافت و کنار گذاشتن امامت از رهبری جامعه، در کنار گسترش فتوحات سرزمین‌های اسلامی و عدم توجه به تربیت فرهنگی جامعه سبب شد تا اندیشه اسلامی در زمینه صلح دچار دگرگونی شود. در این روند اندیشه‌های برخی مسلمانان با تکیه بر افکار و رفتار جاهلی گذشته خود که مبتنی بر نزاع و خشونت بود و با فهم ناقص و نادرست از مسائل دینی، شکل تازه‌ای به خود گرفت. در کنار آن، استناد و تأکید بر برخی امور دینی ساده و چندوجهی و پرهیز از فهم و درک مبانی اصیل اسلامی سبب شد تا گروهی به نام «خوارج» به عنوان پیشگامان عرصه الحاد و تکفیر در جامعه اسلامی به منصفه ظهور درآیند.

معرفی و پیدایش خوارج

خوارج که با عنوان «مارقین» نیز شهرت دارند، گروهی هستند که در جنگ نهروان علیه امام علی (ع) جنگیدند. این گروه براساس مبانی فکری جهالت‌آمیز با رنگ و بوی مذهبی و مبتنی بر برداشت‌های سلیقه‌ای از دین پدید آمد. این جریان محصول تربیت دینی نادرست در دوره خلفای سه‌گانه است که خاستگاه آنان عمدتاً قبایل غیرمشهور و بدوی بودند. اگرچه بروز ظاهری این جریان در فتنه بر نیزه کردن قرآن در پیکار صفین بود، اما نمایان شدن این جریان نشان از مشکلاتی همچون عدم توجه به توسعه مبانی دینی صحیح در جامعه و گسترش خشونت و تعصب جاهلی توسط سه خلیفه نخست می‌باشد که نیازمند اصلاح و برخورد صحیح بود.

«خوارج» جمع «خارجی» و برگرفته از واژه «خروج» به معنای سرکشی و شورش است (حمیری، ۱۴۲۰ق: ۳ / ۱۷۶۰) و به خاطر خروج آنان از اطاعت امام «خارجی» نامیده شدند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۷۹) که معادل «شورشیان» در فارسی می‌باشد. واژه «مارقین» اسم فاعل از ماده (م ر ق) به- معنای برون رفتن از چیزی است؛ مانند تیر که از کمان برون می‌جهد (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۱۰ / ۳۴۱). خوارج را چون از جمع مسلمانان بیرون رفتند، مارقین می‌گویند. شکل‌گیری عنوان مارقین برای خوارج نیز به خاطر کاربرد این واژه در سخنان امام علی (ع) است که درباره آنان فرمود: «أَنَا حَجِيجُ الْمَارِقِينَ؛ مَنْ احْتِجَاجُ كُنُنْدَهُ بِأَخْرَاجِ شِدْكَانِ مِنْ دِينِ هَسْتَمِ» (نهج البلاغه، خطبه ۷۵). همچنین امام علی (ع) در خطبه شفشقیه، آنجا که به سه دسته از دشمنانش که به جنگ با او پرداختند اشاره می‌کند، درباره آنها می‌فرماید: «وَمَرَقَتْ أُخْرَى؛ وَ عَدَاهُ مِنْ مَدَارِ دِينِ بِيْرُونِ رَفْتَنْدُ» (همان، خطبه ۳). این عبارت آشکارا به همین خوارج دلالت دارد. از ۲۴۱ (یا ۲۳۹) خطبه و ۴۸۰ (یا ۴۸۸) حکمت موجود در نهج البلاغه، ۱۲ خطبه و ۱ حکمت مربوط به مارقین است.

خوارج در ابتدای پیکار صفین در زمره سپاهیان امام علی (ع) به‌شمار می‌رفتند، اما ماجرای حکمیت سبب شد بر امام علی (ع) بشورند و گروه سومی را تشکیل دهند که با هیچ یک از طرفین جنگ همراه نبود. در واقع پیدایش خوارج در جامعه اسلامی به فتنه عمرو عاص برمی‌گردد؛ زمانی که سپاه امام علی (ع) در آستانه پیروزی بود و با حيله عمرو عاص قرآن‌ها را بر سر نیزه زدند و گروهی از میان سپاه امام (ع) گفتند: ما با اهل قرآن، جنگ نمی‌کنیم (یعقوبی، بی‌تا: ۲ / ۱۹۰). آنان نه تنها بر خواسته خود پافشاری

کردند، بلکه در مقابل امام (ع) ایستادند و علیه او شوریدند (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۰۲). در نهایت امام (ع) در منطقه‌ای به نام نهروان ناچار به جنگ با این گروه شد و آنان را شکست داد (ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ۴ / ۲۵۱؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۲ / ۴۰۴).

البته باید میان لحظه پیدایش خوارج و زمینه‌های آن تفاوت قائل شد. زمینه‌های پیدایش خوارج را باید در سال‌ها پیش از جنگ صفین جستجو کرد؛ چرا که خوارج یک جریان فکری بودند که در دوره خلفا پدید آمدند و نتیجه آن در صفین آشکار شد. برخی این جریان را نخستین جریان فکری در میان مسلمانان دانسته‌اند که تفسیر نادرستی از ایمان داشتند (محرمی، ۱۳۸۸: ۱۰۳). خوارج در پیدا کردن مسیر حق ناتوان بودند و این عمده مشکل آنان بود. آنها در طلب حق بودند اما به سبب آنکه از حیث موقعیت فرهنگی و سیاسی گروهی نخواستند بودند و اکثریت قریب به اتفاقشان در زمره صحابه جای نداشتند، از عمق تعالیم قرآن و نیز سنت رسول خدا (ص) بی‌خبر بودند. از این‌رو با وجود تمسک به قرآن از ظن و گمان خود پیروی نمودند و در نتیجه از معیارها و مبانی دینی و حتی اصول عقلانی تجاوز کردند و فهم دینی مبتنی بر ظن خود را مبنای همه جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های فکری و سیاسی قرار دادند و سرسختانه بر آن پافشاری کردند.

مبانی فکری خوارج

تفکر خوارج بر پایه برداشتی قشری و سطحی و خشک از اسلام شکل گرفت. آنان به عبادت خشک بی‌روح توسل می‌جستند و افرادی به ظاهر دیندار و قاری قرآن بودند. به همین جهت امام (ع) وقتی عبدالله بن عباس را

برای صحبت با آنان روانه کرد، به او سفارش نمود که در مقابل ایشان به قرآن تمسک نجوید چون قرآن معانی و وجوه گوناگونی دارد و در خور حمل بر معانی مختلف است (نهج البلاغه، نامه ۷۷). در روایات پیامبر اکرم (ص) نیز ظهور خوارج پیش‌بینی شده بود؛ چنانکه فرمود: گروهی هستند که به روش گفتار انسان‌های نیک سخن می‌گویند و قرآن می‌خوانند اما از حنجره‌های آنان در نمی‌گذرد، از دین خارج می‌شوند، چنانکه تیر از کمان بیرون می‌رود (قاضی نعمان، ۱۳۵۸: ۱/۳۸۹؛ طبرسی، ۱۴۱۷ق: ۱/۹۲).

امام علی (ع) خوارج را مردمانی سبک مغز، سفیه و نادان توصیف نموده است (نهج البلاغه، خطبه ۳۷). یکی از مشخصه‌های اصلی خوارج، تردید و آشفتگی ذهنی همراه با رفتارهای متناقض بود. آنان فرهنگ و اندیشه با ثبات و محکمی نداشتند و در موقعیت‌های مختلف پیش‌آمده رفتارهایی همراه با تردید و ناپایداری عقلی بروز می‌دادند که گاه با کمترین مقیاس‌های دینی در تضاد بود. آنان اگرچه سعی داشتند تعصب دینی را شاخصه اصلی رفتاری خود نشان دهند، اما اقدامات خشونت‌آمیز و قساوت‌آلود خوارج در ارتکاب محرمات و جنایات هولناک به‌وفور در عملکرد ایشان مشاهده می‌شود؛ چنانکه به گزارش تاریخ خوارج، عبدالله بن خباب بن آرت و همسرش را در مسیر بصره به کوفه دستگیر کردند و بعد از آنکه به او امان داده و از او خواستند حدیثی از پیامبر (ص) نقل کند، عبدالله گفت: پدرم از رسول خدا (ص) روایت کرده است بعد از من فتنه‌ای پیش می‌آید که قلب مرد در آن می‌میرد، همچنان که بدنش می‌میرد، شب مؤمن و روز کافر است. این حدیث به مذاق آنان خوش نیامد و گفتند: به خدا سوگند، تو را طوری خواهیم کشت که قبل از تو کسی

آن‌طور کشته نشده باشد. آنگاه دست‌های وی را بستند و به همراه همسرش که حامله بود به زیر درخت خرما می بردند. در این هنگام خرمایی از آن درخت بر زمین افتاد، یکی از خوارج آن خرما را خورد و مورد اعتراض دوستانش قرار گرفت که آیا بدون اجازه خرما دیگری را می‌خوری؟ او خرما را از دهان بیرون انداخت. یکی از خوارج شمشیر کشید و خوکی از اهل ذمه را کشت. بعضی از همراهان معترض شدند. مردی که خوک را کشته بود، نزد صاحب آن رفت و او را راضی کرد. عبدالله بن خباب وقتی کارهای آنان را دید گفت: اگر شما در آنچه انجام می‌دهید صادق باشید، آسیبی از شما به من نخواهد رسید. اما خوارج به‌گونه‌ای بسیار فجیع وی و همسر حامله‌اش را کشتند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۶۷/۲؛ ابن قتیبه دینوری، ۱۴۱۰ق: ۱/ ۱۶۷؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱ق: ۴/ ۲۵۵).

گزارش‌هایی از این دست به خوبی نشان می‌دهد که خوارج مبنای دینی صحیحی در افکار، اعمال و رفتار خود نداشتند. ایمان آنها مبتنی بر تعصب دینی کورکورانه و حساسیت شدید در پذیرش نظریه‌های دینی بود که محصول عدم پیوند حقیقی و قلبی با اسلام بود. نکته کلیدی در بررسی مبنای فکری و عملکرد آنان را باید در روزگار خلفای سه‌گانه نخست دید؛ چرا که به اندازه کافی به تربیت انسان‌ها بر پایه تعالیم دینی توجه نداشتند و ارزش‌های دینی در درونشان نهادینه نشده بود و از سویی جهل سرکش و روح قبیله‌ای و مفاهیم جاهلی در کنار نیازها و هواهای شخصی، رنگ و لباس دینی به تن این افراد کرده بود (عاملی، ۱۳۸۵: ۷۳). پس نسلی وارد اسلام شد که در عین جاهلیت و ساده‌انگاری، با تعصب دینی شدید برخورد می‌کرد و نه تنها به

سخن دیگران گوش فرامی‌داد، بلکه به هیچ نظر مخالفی هم امکان بروز نمی‌داد؛ چرا که تنها خود را بر مسیر صحیح می‌پنداشتند. پس در رفتار خود همواره با خشونت و لجاجت جدل می‌کردند و جدل‌شان آمرانه بود و نظری جز نظر آنان حق اظهار وجود نداشت (عبدالمقصود، ۱۳۶۱: ۵/۳۶۹). در واقع آنان سعی داشتند که اسلام را به سادگی و اصول مساوات‌جویی اولیه برگردانند (حتی، ۱۳۶۶: ۳۱۸) و مشخصه بارزشان نوسان ناشی از شک و تردید و آشفتگی ذهنی بود. طرز تفکرشان ناپایدار و ایمانشان به نظریات خود اشتباه و بدون ثبات و یقین بود. شک اصلی‌ترین مشخصه آنان بود که باعث می‌شد تا در مواضع، رفتار و برخورد‌هایشان نوسان داشته باشند و هر چیزی را که به این شک دامن می‌زد و آن را تقویت می‌کرد از گذشته به حال می‌آوردند و ذهن خود را جولانگاه آن مسائل قرار می‌دادند (خاکرند، ۱۳۹۲: ۲۹۹).

رویکرد اساسی خوارج نوعی سلفی‌گری بود که اجازه و امکان تفسیر دینی بدون رجوع به سنت و عترت را برای خود قائل می‌شدند. از شاخص‌ترین افرادی که این رویکرد را در اسلام بنا نهادند عمر بن خطاب بود که با جمله «حسبنا کتاب الله» (بخاری، ۱۴۰۱ق: ۵/۱۳۸؛ مسلم، بی‌تا: ۵/۷۶) باب چنین گفتمانی را باز کرد. از این‌رو می‌توان خوارج را تربیت‌شدگان این رویه خلیفه دوم دانست.

جریان خوارج را باید محصول امتزاج فرهنگ جاهلی و فرهنگ اسلامی با فرهنگ بیگانه‌ای دانست که از آنها با عنوان فاقدان بصیرت دینی یاد شده است (خاکرند، ۱۳۹۲: ۲۹۴). این گروه طبیعی‌ترین و مهم‌ترین جریانی بود که در نتیجه سیاست‌های فرهنگی جامعه اسلامی عهد خلفا پدید آمد و

مهمترین عامل پدید آمدن آنان را باید در عدم توجه به تربیت دینی جامعه اسلامی دید. بر اساس دیدگاه محققان «همواره در سنت مطالعات دینی، به خوارج به گونه‌ای نگریسته می‌شود که گویی یک اختلاف اعتقادی آنان را به-عنوان یک فرقه از دیگران جدا ساخته است» (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۵۹)، در حالی که اساساً گفتمانی که آنها پدید آوردند مبتنی بر تفکری بود که در دوره خلفاء ایجاد شده بود و عدم تربیت دینی و عدم توجه به مسائل اعتقادی در کنار فتوحات و گسترده‌گی بی‌رویه مرزهای جهان اسلام همزمان با ورود اندیشه‌های جدید سبب این آشفتگی در جامعه اسلامی شده بود. در واقع شکل‌گیری جریان خوارج تنها اختلاف استراتژیک نظامی نبود و ریشه‌های این اختلاف در نوع تفکری بود که میان مسلمانان رشد یافته بود و در دوران خلافت امام علی (ع) فرصت مناسبی برای ظهور پدید کرد (بوعجیله، ۱۳۹۰: ۴۶).

در مجموع، خوارج اصول و مبانی و ارزش‌های اسلامی را مطابق قرآن و سنت نبوی نمی‌شناختند و هرچند در ترکیب جامعه اسلامی جای گرفته بودند، اما به دلیل ضعف ریشه‌های بنیادی در فهم اسلام، خواسته یا ناخواسته به برداشت‌ها و تفاسیر ظنی و شخصی از قرآن و سنت نبوی در راستای منافع قبیله‌ای روی آورده بودند. بدین شکل، خاستگاه خوارج، ناپایداری اندیشه دینی در کنار عصبیت و نوعی جبرگرایی و برداشت غیراصولی از دین بود که تلفیق آن موجب پیدایش گروهی متحجر با بینش و عمل متعصبانه در قالب توحش بدوی با چهره و صورت دینی گردید که در نهایت منجر به ترویج نوعی آنارشسیسم و قانون‌ستیزی و نظم‌گریزی شد.

خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج

محققان چهار فرضیه در خصوص خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج مطرح نموده‌اند: اول، آموزه‌های مندرج در قرآن و سنت پیامبر (ص) که طبقه قراء نقش اصلی را در پیدایی آن داشتند. دوم، فکر و فرهنگ و ساختار قبیله‌ای اعراب بدوی. سوم، افکار و سنت‌های سیاسی-فکری غیراسلامی همچون دین زرتشت، آیین مزدکی و فرهنگ ایرانی که بر فکر و ذهن قبایل عرب ساکن در قلمرو سیاسی و فرهنگی دولت ساسانی، تأثیر عمیقی بر جای نهاده بود. چهارم، آمیزه و التقاطی از سه فرضیه پیش گفته شده موجب پدید آمدن خوارج شد (بیات، ۱۳۸۵: ۴۵). در واقع می‌توان گفت خاستگاه فکری و ماهیت اجتماعی خوارج از هر کدام از موارد فوق متأثر بوده است.

درباره خاستگاه مکانی و قبیله‌ای جریان خوارج آراء مختلفی وجود دارد. ولهاوزن (wellhausen) هسته اولیه خوارج را برآمده و شکل یافته از ساکنان دو شهر نوبنیاد کوفه و بصره به‌خصوص طبقه قراء ساکن این دو شهر می‌داند (ولهاوزن، ۱۹۷۶م: ۳۶) وی با تأکید بر این مطلب یادآور می‌شود که قراء از قبیله و طیف معینی تشکیل نمی‌شدند و تمایلات و جهت‌گیری‌های گوناگونی میان آنان دیده می‌شد (همان، ۳۵). هیندز نیز معتقد است یکی از جناح‌های کوفی، قرآیی بودند که بعداً خارجی شدند (هیندز، ۱۳۸۱: ۱۴۵). مفهوم این سخنان آن است که خوارج از حیث ماهیت اجتماعی همان طبقه قراء بودند که در بستر جامعه و تاریخ اسلامی نمودار شده بودند. صاحب کتاب تشیع در مسیر تاریخ نیز همین نظر را مطرح کرده و معتقد است بخش مهمی از خوارج را قراء تشکیل می‌دادند (جعفری، ۱۳۸۲: ۱۴۹).

ولهاوزن معتقد است خوارج از میان قریش و بنی ثقیفه و انصار نبودند، بلکه وابسته به قبایل کم اهمیتی از حیث سیاسی بودند که به خصوص پس از جنگ‌های رده به اسلام گرویدند (ولهاوزن ۱۹۷۶م: ۳۲، ۳۹؛ اشپولر، ۱۳۶۴: ۳۰۳). بررسی نام قبایل خوارج بیانگر آن است که تقریباً همه آنها از مهاجران مرکز و شمال شرق عربستان بودند. بیشتر آنان از قبایل بکر و تمیم بودند که اقامتگاهشان متصل یا نزدیک به عراق بود (هیندز، ۱۳۸۱: ۱۵۰).

نکته مهم دیگر درباره خوارج این است که آنان جایگاه و پایگاه محکمی میان صحابه نداشتند و باید پایگاه اجتماعی‌شان را میان تابعین یافت. یکی از محققان با بررسی افراد خوارج معتقد است تنها نام سه تن از خوارج (حرقوص بن زهیر سعدی، عبد الله بن وهب راسبی و یزید بن حصین بن نمیر مصری) در زمره صحابه ضبط شده و بقیه از تابعین بودند (بیات، ۱۳۸۵: ۵۷).

همچنین گفته می‌شود: «خاستگاه خوارج معجون و ترکیبی شگفت و پیچیده از سه جریان سیاسی- فکری ایرانی، عربی و اسلامی بود که میان قبایل ساکن در قلمرو یا مناطق مرزی دولت ساسانی با هویت فرهنگ عربی و متأثر از فرهنگ ایرانی از سوی و گرویدن به اسلام به‌عنوان نیروی مسلط سیاسی و فکری از دیگر سو پدید آمد. اینکه اندیشه خوارج، هم از میان قبایل ساکن در قلمرو سیاسی و فرهنگی ایرانی همچون بکر بن وایل، تمیم و ازد نشئت گرفت و هم عمدتاً میان آنها گسترش یافت، از دلایل اثبات مدعا و این فرضیه است» (همان، ۶۰).

بدین‌گونه خاستگاه خوارج را باید ترکیبی شگفت و پیچیده از جریان‌های سیاسی، فکری و فرهنگی پس از دوره نبوی دانست که در میان برخی

قبایل غیرمشهور با اندیشه‌های ناپایدار شکل گرفت؛ به‌گونه‌ای که سران این جریان متحجر و آشوبگر تکفیری غالباً از قراء، حافظان و راویان حدیث تشکیل شده بودند. از آنجا که در آموزه‌های نخستین خوارج و عملکرد اولیه آنان دیده نشده که با اصل ضرورت داشتن حکومت مخالف باشند (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۷۰)، محققان بر این عقیده هستند که میان نظام قبیله‌ای به‌عنوان نظام اجتماعی غالب در میان افراد تحت فرمان امام (ع) و خاستگاه خارجی‌گری نخستین، ارتباطی استوار وجود دارد (همو، ۱۳۸۵: ۹۴)؛ یعنی بخشی از مشکل آنان مرتبط با ویژگی قبیله‌ای بود و در کنار آن تداوم فرهنگ جاهلی و خصوصیات بدویان با توجه به عدم تربیت دینی و بروز ویژگی خشونت به علت درگیر شدن تازه مسلمانان در فتوحات و جنگ‌ها و مسئله شک و تردید که بر فضای ذهنی مردم شبه جزیره سایه افکنده بود، سبب گردید تا در فضای غبارآلوده و فتنه‌آمیز نبرد صفین به یکباره این جریان پدیدار شود.

سیره علوی در برابر خوارج

سیره مدیریتی و مواجهه امام علی (ع) با خوارج بر دو نوع رویکرد استوار

بود:

۱. تحمل و مدارای روشنگرانه

در رویکرد نخست، امام (ع) در برخورد با خوارج بر اساس حکمت، درایت، دوراندیشی، تدبیر و ملایمت رفتار می‌کرد و تلاش می‌نمود آنان را از کژاندیشی به اندیشه صحیح و بالنده رهنمون سازد (عاملی، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

سخنان و خطابه‌های فراوانی از امام (ع) در این زمینه وجود دارد که بیانگر این سیره علوی در برخورد با آنان می‌باشد.

مدارای امام علی (ع) با مخالفان از همان ابتدای حکومت امری روشن و واضح بود و ایشان برخلاف شیوه خلفای پیشین در برخورد با مخالفان، صبر و شکیبایی نموده و مدارا و خیرخواهی را پیشه خود ساخته بود. آزاد گذاشتن قاعدین یعنی همان کسانی که از بیعت با امام (ع) سر باز زدند در همین راستا بود. همچنین امام (ع) با اینکه می‌دانست طلحه و زبیر برای ایجاد فتنه و جنگ به سوی مکه حرکت می‌کنند، اما به توصیه ابن‌عباس مبنی بر تأدیب و زندانی کردن آنها توجه ننمود و اقدامی نکرد (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۶۴؛ یوسفی غروی، ۱۴۱۷ق: ۴/۴۷۸).

همین‌گونه برخوردها را درباره خوارج نیز می‌توان مشاهده کرد. امام (ع) خشونت را در حق خوارج روا نمی‌دانست؛ چرا که معتقد بود اندیشه نادرست و کژ با زور و شمشیر اصلاح‌پذیر نخواهد بود و اندیشه را تنها با اندیشه می‌توان اصلاح کرد؛ چنانکه درباره خوارج می‌فرماید: «آن کسی که حق را بجوید و به اشتباه رود، با کسی که باطل گراست و به آن می‌رسد، یکسان نیست» (نهج البلاغه، خطبه ۶۱). در شرح این عبارت گفته شده است: «امام از کشتن خوارج نهی فرموده برای اینکه مقصود اصلی آنها به‌دست آوردن حق بوده، لیکن برای رسیدن به آن به راه خطا افتاده گمراه شدند و البته چنین کسانی سزاوار کشتن نیستند» (فیض الإسلام، ۱۳۷۹: ۱۵۱/۱). در واقع خوارج در حق‌جویی خویش به خطا رفته و باید اندیشه نادرست و کژ آنان آشکار و اصلاح شده و به راه راست هدایت گردند.

با آنکه خوارج امام (ع) را کافر و مستحق توبه می‌دانستند (نهج البلاغه، خطبه ۵۷) از مدارا و خیرخواهی ایشان بهره‌مند بودند. تعداد اندک خوارج و آسانی نبود ساختن آنان برای امام (ع) از سویی و تحمل یک ساله آنان از سوی آن حضرت (ع) به خوبی حکایت از مدارای امام (ع) با ایشان دارد. حتی گاهی که توهین‌های متعدد خوارج به امام علی (ع)، اصحاب را تحریک به برخورد با آنان می‌نمود، امام (ع) مانع مقابله با آنها می‌شد؛ چنانکه یکبار مردی از خوارج خطاب به امام (ع) گفت: خدا این کافر را بکشد چقدر فقه می‌داند و یاران حضرت (ع) برای کشتن او برخاستند، اما امام (ع) آنها را آرام کرد (همان، حکمت ۴۲۰).

واضح و مبرهن است که گفتگوی با مخالف، نماد برخورد فکری و فرهنگی می‌باشد. شیوه مدارا در سیره امام علی (ع) در برخورد با مخالف به تعدد دیده می‌شود. اساساً امام (ع) سعی بر این داشت تا بدون هیچ پرده‌پوشی و با روشنگری مخالفان را از مسیر نادرست بازگرداند و طریق هدایت را برای آنان روشن نماید. در سیره امام علی (ع) این شیوه برخورد با خوارج نمود بیشتری داشت؛ چرا که اساس مخالفت خوارج، برداشت سطحی آنان از متون دینی بود و امام (ع) سعی وافری در جهت ارشاد آنان داشت (عاملی، ۱۳۸۵: ۱۸۱).

همچنین توصیه امام (ع) مبنی بر عدم جنگ با آنان در آینده مشخص می‌کند مقابله با تهاجم فکری و فرهنگی، سلاحی در خور و مناسب که همان سلاح فکر و اندیشه باشد، می‌طلبد. از این‌رو امام (ع) در برخورد فکری با خوارج، پیچیدگی‌های کار فرهنگی را از نظر دور نداشت و از افرادی همچون ابن عباس و براء بن عازب برای گفتگوی علمی با آنان بهره گرفت (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۰۷-۲۰۸).

امام (ع) آنچنان در برخورد با مخالفان فکری - فرهنگی حساس بود که خوارج را با همه سرسختی، از آنجا که به لحاظ اعتقادی و فکری راه به خطا پیموده بودند، نسبت به کسانی چون معاویه برتر دانسته و مسلمانان را از جنگ با آنان در آینده بر حذر می‌داشت: «پس از من خوارج را مکشید. چه آنکه به طلب حق درآید و راه خطا پیماید همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد» (نهج البلاغه، خطبه ۶۱).

در واقع امام (ع) با شناخت کامل خوارج و با مدیریت تمام، بهترین رفتار را برگزید تا بهانه‌ای به دست آنان ندهد. حضرت (ع) که آنان را مردمی خشن، فاقد اندیشه عالی و احساس لطیف انسانی می‌دانست، درباره‌شان می‌فرماید: «شما بدترین مردم هستید و شیطان شما را به موارد کفر و طغیان انداخته و به سرگردانی دچار ساخته است» (همان، خطبه ۱۲۷). آنچه در سیمای فکری و رفتاری خوارج به خوبی قابل مشاهده است، نادانی آنهاست؛ جهالتی که در سایه آن فریب خوردند و با مشاهده نیزه‌های آراسته به قرآن در تردید فرو رفتند. به همین جهت امام (ع) به آنها فرمود: «شما بدترین مردم هستید. شما نیروهایی در دست شیطانید که از وجود پلید شما برای ضربه زدن نشانه خود استفاده می‌کند و به وسیله شما مردم را در حیرت و تردید و گمراهی می‌افکند. شما گروهی سبک‌مغز و کم‌خرد و نادانید» (همان). همچنین حضرت (ع) در جای دیگر درباره رفتار خود با آنان می‌فرماید: «من شما را از این حکمیت نهی کردم ولی با سرسختی مخالفت کردید، تا به دلخواه شما کشانده شدم. شما ای سبک‌سران! ای بی‌خردان نادان! ای ناکسان! من نه بلایی برای شما آوردم و زبانی برایتان خواستم» (همان، خطبه ۳۶).

با بررسی این خطبه‌ها به خوبی می‌توان دو مشخصه بارز خوارج را در سخنان امام (ع) دید که همان خشونت و جهل می‌باشد. این تعابیر در عبارات متعددی از امام (ع) درباره خوارج به کار رفته است و بیانگر این نکته است که این دو آسیب مهم در دوره خلفا تحقق یافته است. بدین صورت که خشونت دوره خلفا به‌ویژه رفتار خشن خلیفه دوم و عدم اهتمام خلفا به تربیت دینی مسلمانان سبب شد تا جهالت در کنار خشونت زمینه را برای پیدایش جریان‌های مثل خوارج آماده نماید.

در سیره مدیریتی امام (ع) با جریان خوارج نهایت مدارا و اصلاح دیده می‌شود؛ چرا که در سیره رفتاری ایشان تا زمانی که مخالف دست به سلاح نبرده باشد، مورد برخورد قرار نمی‌گیرد، حتی اگر دارای اندیشه صحیح نباشد؛ چنانکه کثیر بن نمر می‌گوید: «در نماز جمعه شرکت کرده بودم و مستمع خطبه‌های امام (ع) بودم. در این هنگام مردی آمد و شعار خوارج را سر داد که «لا حکم الا لله». سپس یکی دیگر از خوارج از جای دیگر مسجد برخاست (ظاهراً با هماهنگی می‌خواستند در نماز جمعه اخلاص نمایند). امام (ع) به آنها فرمود: بنشینید. بله حکمی جز حکم خدا نیست و لکن این جمله‌ای است که از آن اراده باطل دارید. من هم منتظر حکم خدا در مورد شما هستم و سپس فرمود: آگاه باشید تا با ما هستید سه چیز را درباره شما رعایت می‌کنیم: مادام که جزو ما باشید به مسجدهای خدا راهتان می‌دهیم که در آنجا ذکر خدا کنید، مادام که با ما همدستی کنید غنیمت از شما باز نمی‌داریم و با شما جنگ نمی‌کنیم تا خودتان آغاز کنید. سپس حضرت (ع) خطبه خود را ادامه داد» (طبری، ۱۳۸۷: ۷۳/۵). در نقل دیگری آمده است که ایشان فرمود: «اگر سکوت کنند، آنان را به حال خودشان و خواهیم گذاشت و اگر حاضر به گفتگو باشند با آنها گفتگو و محاجه خواهیم کرد و اگر

افساد کنند با آنان خواهیم جنگید» (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۲ / ۳۵۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ۵ / ۷۲).

البته امام (ع) در موقعیت‌های مناسب به شبهه‌افکنی جریان خوارج پاسخ می‌داد؛ چنانکه یکبار شخصی به نام بُرج بن مسهر طائی که از شعرای خوارج و تبلیغ‌کنندگان آنان بود (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق: ۱۰ / ۱۳۰) در اجتماعی با صدای بلند آن‌گونه که امام (ع) بشنوند، ندای «لا حکم الا لله» سر داد. امام (ع) خطاب به وی گفت: «خاموش باش! خدا رویت را زشت گرداند، ای که دندان‌های پیشین تو افتاده است، به خدا سوگند آنگاه که حق آشکار شد، تو ناتوان بودی و آواز تو آهسته بود و آن هنگام که باطل بانگ برآورد، چونان شاخ بز سر بر آوردی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴).

۲. مواجهه سخت و برخورد نظامی

رویکرد دوم امام علی (ع) با خوارج مواجهه سخت و برخورد نظامی بود. این برخورد امام (ع) از زمانی شکل گرفت که خوارج، از حد بیرون رفته و فتنه‌انگیزی کردند. تا زمانی که خوارج، به‌صورت یک جریان فکری مطرح بودند، موضع امام (ع) همان موضع نخست بود، اما از زمانی که آنان در راه اندیشه خویش خشونت به‌کار بردند و ناامنی ایجاد کردند، امام (ع) هم با شمشیر با ایشان برخورد کرد. گزارش‌های منابع تاریخی به‌روشنی از عدم قصد امام (ع) برای جنگ و درگیری با خوارج حکایت دارند؛ چنانکه گفته شده امام (ع) قصد جنگ با خوارج را نداشت تا زمانی که خیر کشته شدن فجیع عبدالله بن خباب و همسرش به ایشان رسید و آن حضرت (ع) به مقابله با آنها رفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۲ / ۳۶۲).

البته در گرماگرم جنگ نهروان که حدود دوازده هزار نفر از خوارج شرکت داشتند امام (ع) با بیانی بلیغ و دلسوزانه توانست به روشنگری و افشاگری پرداخته و هشت هزار نفر را از صف فتنه‌گران جدا سازد. در ابتدای این جنگ

حضرت (ع) پرچمی به ابو ایوب انصاری داد و دستور داد اعلام نماید هر که زیر این پرچم پناه گیرد در امان است و با این اقدام تعداد زیادی از خوارج از گروه معاند جدا شدند و تحت لوای ولایت علوی قرار گرفتند (طبری، ۱۳۸۷: ۵/۸۶؛ ابن مسکویه، ۱۳۷۹: ۱/۵۶۰). آنچه در این حادثه مهم است، برخورد قاطع امام (ع) با چهره‌های فریبنده دینی است؛ کسانی که عبادت، زهد، قیافه‌های حق به جانب و جامه‌های ژنده را دلیل حقانیت خود می‌دانستند. ایشان همه این موارد را نادیده گرفت و همه را از دم تیغ گذراند و فرمود: «من بودم که چشم فتنه را کور کردم و کسی جز من بر آن جرأت نداشت، بعد از آنکه تاریکی فتنه‌ها همه جا را گرفته و سختی‌های آن رو به فزونی نهاده بود» (نهج البلاغه، خطبه ۹۳)؛ چراکه به خاطر مقدس‌مآبی و زهدنمایی خوارج کمتر کسی جرأت داشت به مقابله با آنان رود، بدون آنکه در حقانیتشان شک و تردیدی در دلش شکل نگیرد، اما امام علی (ع) که خود بارزترین جلوه زهد و تقوی خالصانه و وارث سیره نبوی بود، توانست در مقابل آنان بایستد.

چهره‌های تکفیری معاصر نیز همانند خوارج، نشانه‌هایی از تقدس‌مآبی و زهدپیشگی را به نمایش می‌گذارند که ممکن است موجب فریب دینداران شود، اما بی‌تردید رفتار آنان نه تنها منطبق با آموزه‌های اصیل اسلامی نیست، بلکه برداشت‌های نادرست و سلیقه‌ای است که بیش از همه منطبق با تمایلات نفسانی ایشان است و دین تنها ابزاری در دستشان برای کوبیدن مخالف است. به همین جهت با الهام از سیره امیر المؤمنین (ع) در برخورد با گروه‌های تکفیری نباید مدارا و روشنگری را فراموش کرد، اما در نهایت به هنگام مواجهه و مقابله جدی نباید تردید و سستی نشان داد؛ چرا که آنان نه تنها افساد و اخلال می‌کنند، بلکه موجب بدبینی به دین و دینداری می‌شوند.

امام پس از پیروزی بر خوارج زمانی که اجساد آنان را دید، با حالتی تأثربرانگیز فرمود: «بدا به حال شما، آنکه فریبتان داد به شما ضرر زد. از امام (ع) سؤال کردند: چه کسی آنان را فریفت؟ امام (ع) فرمود: شیطان گمراه-کننده و نفس اماره به سوء آنان را به آرزوها فریفت، میدان معصیت را برای آنان گسترده، پیروزی را به آنان وعده داد و سرانجام به آتش سوزان دوزخشان در انداخت» (همان، حکمت ۳۲۳).

سرانجام جریان تکفیری خوارج

خوارج اگرچه در نهروان به سختی شکست خوردند و به روایتی جز نه تن از آنان زنده نماند (رشاد، ۱۳۸۶: ۹/ ۲۶۹)، با وجود این، تفکر خوارج از میان نرفت و میان قبایل عرب ساکن در بصره و کوفه گسترش یافت و بعدها موجب پیدایی فرقی چون ازارقه، نجدات، اباضیه و صفریه گردید (شهرستانی، بی تا: ۱/ ۱۱۵) که هرکدام دارای تفکر و اندیشه‌ای خاص برای خود شدند. چنانکه پس از پایان نبرد نهروان، یاران امام (ع) خوشحال از پایان یافتن غائله خوارج گفتند خدا برای همیشه ریشه آنها را قطع کرد، ولی امام (ع) با صراحت فرمود: «ابدأ به خدایی که جان من به کف اوست، در پشت مردان و در رحم زنانند. هر یک از آنها خروج کند و پس از او دیگری مانند وی بیاید» (مسعودی، ۱۴۰۹ق: ۲/ ۴۰۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۷ق: ۷/ ۲۸۹). مقصود امام (ع) این بود که تنها فتنه آنان مهار شده و اندیشه خوارج بر مبنای تکفیر پایان-یافتنی نیست و هنگامی که یکی از یاران امام (ع) گفت: داستان خوارج پایان یافت. آن حضرت (ع) فرمود: «هرگز چنین نیست، اندیشه آنان نسل به نسل در گردش خواهد بود» (نهج البلاغه، خطبه ۶۰). از این سخن امام (ع) کاملاً مشخص می‌شود که این اندیشه نادرست همواره با لایه‌های نازک و ضخیم خود در جامعه اسلامی نمود و ظهور داشته و دارد و همواره به عنوان یک برداشت کژ و انحرافی از دین خطرآفرین می‌باشد. همچنین از این توصیه امام

(ع) می‌توان چنین برداشت کرد که لغزش‌های فکری - فرهنگی همیشه وجود داشته و دارد. ایشان درباره آینده خوارج و تأثیرات اقدام آنها بر جامعه می‌فرماید: «وَأَثَرَةٌ يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً؛ به استبدادی دچار خواهید شد که برای دیگر ستمگران راه و رسم حکومت قرار خواهد گرفت» (همان، خطبه ۵۸). در حقیقت امام (ع) با این عبارت، خوارج را یک جریان فرهنگی مداوم معرفی می‌کند؛ جریانی که از گذشته آغاز شده و همچنان تداوم دارد.

در مجموع باید گفت جریان مارقین یا خوارج پس از شهادت امام علی (ع) همچنان به حیات خود ادامه دادند، اما هیچگاه به صورت جریان غالب در جامعه تبدیل نشدند و سهم زیادی در حوزه افکار و اندیشه نداشتند. از آنجا که تفکر خوارج بر مبنای اندیشه افراطی بود، هیچگاه نتوانست در جامعه طرفداران زیادی پیدا کند و همواره به صورت یک اقلیت فکری تداوم پیدا کرد و بعدها بسیاری از آراء آنان تعدیل و اصلاح شد.

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد نتیجه می‌شود که جریان تکفیری خوارج در دوران خلافت امام علی (ع) محصول اتفاقات دوره خلفای سه‌گانه بود که عدم توجه به نقش و کارکرد دین در تربیت جامعه و معرفی دینداران حقیقی اسلام سبب شد تا برداشت‌های سطحی و مبتنی بر سلیقه آنان رواج بگیرد. خوارج بعد از طی یک دوره فکری - فرهنگی وارد حوزه تکفیر و سپس اقدامات خشن و نظامی شدند که امام علی (ع) در مواجهه با آنان به طور کلی دو رویکرد تحمل و مدارای روشنگرانه و مواجهه سخت و برخورد نظامی را برگزید که این نحوه برخورد و مدیریت مواجهه برای ما در برخورد با جریان‌های تکفیری فزاینده معاصر می‌تواند بسیار راهگشا باشد. این جریان‌ها که از منظر ساختار و حیات اجتماعی شباهت زیادی به هم دارند، در

شکل‌گیری بر پایه مسائلی همچون عدم فهم دقیق دین و برداشت‌های یک جانبه و افراطی استوار هستند.

فهرست منابع

۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۱ق.
۴. ابن قتیبہ دینوری، الامامہ و السیاسہ (تاریخ خلفاء)، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۱۰ق.
۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق.
۶. ابن مسکویه، احمد بن محمد، تجارب الأمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران: سروش، ۱۳۷۹.
۷. ابن منظور، لسان العرب، بیروت: دارالصادر، ۱۴۱۴ق.
۸. اشپولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴.
۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۱۰. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۱. بوعجیلہ، ناجیه وریحی، اسلام خوارج، تهران: نشر توت، ۱۳۹۰.
۱۲. بیات، علی، «خاستگاه سیاسی و اجتماعی خوارج»، مجله اسلام پژوهی، ش ۲، ۱۳۸۵.
۱۳. پاکتچی، احمد، «نظام قبیله‌ای و خاستگاه خوارج نخستین»، مجله شناخت، پژوهشگاه علوم انسانی، ش ۵۲، ۱۳۸۵.

۱۴. ----- ، تأملاتی در مباحث فرهنگ اسلامی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲.
۱۵. جعفری، سید حسین، تشیع در مسیر تاریخ، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲.
۱۶. حتی، فیلیپ خلیل، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۶.
۱۷. حمیری، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الكلوم، دمشق: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.
۱۸. خاکرند، شکرالله، سیر تمدن اسلامی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۲.
۱۹. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸.
۲۰. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۲۱. رشاد، علی اکبر، دانشنامه امام علی(ع)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۶.
۲۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، بیروت: دار المعرفه، بی تا.
۲۳. شیخ مفید، الجمل و النصره لسید العتره فی حرب البصره، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم: آل البيت، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷.
۲۶. عاملی، سید جعفر مرتضی، امام علی (ع) و خوارج، ترجمه محمد سپهری، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
۲۷. عبدالمقصود، عبدالفتاح، امام علی بن ابیطالب (ع)، ترجمه سید محمد مهدی جعفری. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.

۲۸. فیض الاسلام، سید علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، ۱۳۷۹.
۲۹. قاضی نعمان، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۳۵۸.
۳۰. محرمی، غلامحسن، سیره ائمه اطهار (ع) در برخورد با اندیشه‌های مخالف، قم: پرتو ولایت، ۱۳۸۸.
۳۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
۳۲. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۳۳. ولهاوزن ژولیس، الخوارج و الشیعه، ترجمه عبدالرحمان بدوی، کویت: بی تا، ۱۹۷۶م.
۳۴. هیندز، مارتین، «ریشه‌شناسی جریان‌های سیاسی کوفی در نیمه نخست قرن اول هجری»، ترجمه محمد علی رنجبر، مجله تاریخ اسلام، ش ۹، ۱۳۸۱.
۳۵. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر. بی تا.
۳۵. یوسفی غروی، محمد هادی، موسوعه التاريخ الإسلامی، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۱۷ق.